

خلاصه درس:

برگه جلسه

صفحه 1624 و 1625

ضمناً در سنجه قرار دادن احدیث برای ترجیح با استناد به این اخبار، اشکالات دیگری گرفته شده است، از جمله گفته شده: «لو كان المراد في هذه الرواية (روایت ابو عمرو کنانی) كون التأخر مرجحاً لاحد المتعارضين، لكانت منافية لجميع اخبار الترجيح، ضرورة تاخر صدور احد المتعارضين عن الاخر، فلا بد من طرح هذه الرواية ان لو عمل بها لم يبق مورد للعمل باخبار الترجيح. نعم مجهولى [مجهولا] التاريخ خارج [خارجان] عن مفاد هذه الرواية ولكن لا يعمل بسائر الترجيحات فيهما، لأننا نعلم بتأخر احدهما عن الاخر. و قد اشتبه علينا المتأخر، فيكون من باب اشتباه الحجة بغير الحجة، فلا يمكن الاخذ بواحد منهما. (اللهم الا ان يقال): ان بقاء جميع الاخبار العلاجية بلا مورد على تقدير العمل بهذه الرواية قرينة على اختصاص هذه الرواية بصورة العلم بتاريخ المتعارضين. و اما مع الجهل بالتاريخ كان المرجح بقية الروايات، فلا يلزم حينئذ طرح هذه الرواية لمنافاتها معها»<sup>1</sup>.

تحقیق در مسأله و نقد برخی نسبت‌ها در برخی کلمات

تحقیق

در مرجح بودن احدیث با مفروض کردن همه آن چه در مسأله مورد گفتگو ملحوظ است، چه در زمان حضور باشد یا غیبت، باید مناقشه کرد؛ زیرا وقتی مفروض کلام در مسأله مورد گفتگو این است که دست فقیه از جمع عرفی کوتاه است و چنین فرضی در احدیث بودن یکی نسبت به دیگری نیست، کافی است که نتوان از این سنجه استفاده کرد. البته وقتی احدیث بودن ثابت شد، جمع عرفی به نفع احدیث - به هر دلیل - صورت می‌پذیرد (مگر جمع عرفی اقتضای عکس کند مثل عام متأخر و خاص متقدم، بنابر عدم قول به نسخ در مورد آن) و به هیچ معیار دیگری - اگر تصور شود که ظاهراً غیر متصور است - توجه نمی‌شود.

به عبارت دیگر: این که احداث مقدم بر سابق باشد به یکی از چند وجه است که همگی خارج از مفروض گفتگوی ما است:

1. احداث ناسخ سابق است؛

2. احداث مفسر و حاکم سابق است؛

3. احداث مبین وظیفه فعلیه است.

و الا صرف احدیث بودن بما هو و جهی برای تقدم نیست نه به اقتضای عقل، نه عقلا و نه نقل (روایات گذشته هم برای دلالت بر تقدم احدیث بما هو و قاصر بود). ممکن است گفته شود: در محیطی که - مثل محیط قانون گذاری اسلام - بنابر تدرج در بیان است؛ همیشه نص احدیث مقدم است؛ هر چند هیچ یک از وجوه سه گانه فوق نباشد. در پاسخ باید گفت: تدرج در بیان از وجوه سه گانه فوق یا شبه آن (نظیر تدرج از ضعیف به شدید) خارج نیست؛ و فرض محل بحث ما هیچ یک از گزینه های فوق نیست. بساط تدرج در بیان هم در عصر غیبت مفروض نیست. بنابر این وجهی - حداقل در عصر غیبت - برای تقدم احدیث به عنوان یک سنجه در دو نص متعارض نیست.

این نکته را نیز نباید نادیده گرفت که بیانات ائمه هدی - علیهم السلام - (به ویژه برای عصر غیبت) مثل بیانات متکلم واحد است. این پدیده نیز می تواند عرصه را بر مرجح بودن احدیث تنگ کند.

## نقد برخی نسبت‌ها از گذشته

قبلا گفته شد: مثل شیخ صدوق و صاحب حدائق ترجیح به احدث بودن را پذیرفته‌اند و به دو کلام از ایشان استناد شد. کلام اول از شیخ صدوق است با این تعبیر: «لو صح الخبران (مربوط به مسأله‌ای در وصیت) جمیعا لکان الواجب الاخذ بقول الاخیر - كما امر به الصادق - علیه السلام - و ذلك ان الاخبار لها وجوه و معان و كل امام اعلم بزمانه و احكامه من غیره من الناس».<sup>2</sup> از صاحب حدائق در این باره دو متن داریم. متن اول این است:

«يستفاد من الروایات الاخيرة ان من جملة الطرق المرجحة عند التعارض الاخذ بالاخیر و لم اقف علی من عد ذلك فی طرق الترجيحات فضلا عن عمل علیه غیر الصدوق - طاب ثراه - ...»<sup>3</sup> وی سپس در داوری پیرامون این رفتار می‌فرماید: «و العمل بهذا الوجه بالنسبة الى زمانهم - عليهم السلام - لا اشكال فيه و ذلك لان الظاهر ان الاختلاف المذكور ناشی عن التقية لقصد الدفع عن الشيعة... و اما بالنسبة الى مثل زماننا هذا فالظاهر انه لا يتجه العمل بهذا الاطلاق لجواز ان يحصل العلم بان الثاني انما ورد علی سبيل التقية و الحال ان المكلف ليس فی تقية؛ فانه يتحتم علیه العمل بالاول...»<sup>4</sup>. و متن دوم این است: «يمكن الجواب ... بان يقال: انه قد ورد عنهم - عليهم السلام - انه اذا اتى حديث عن اولهم و حديث عن آخرهم او عن واحد منهم ... انه يوخذ بالاخیر».

### تحلیل این متون و نقد متن دوم

از دو متن اول پیش رو بر می‌آید که هیچ کدام از دو محدث بزرگوار احدث بودن را در مسأله محل بحث از مرجحات نمی‌دانند؛ زیرا شیخ صدوق که ترجیح به احدثیت را می‌پذیرد، محل بحثش مسأله مورد گفتگوی ما نیست و محدث بحرانی هم که گستره کلامش مسأله مورد بحث ما را می‌گیرد، مطابق متن اول به این ترجیح راضی نیست! هرچند در متن دوم نقل شده از وی این اندیشه را پذیرفته است.

اشکالی هم بر کلام محقق بحرانی وارد است که بین شیخ صدوق و دیگران نزاعی فرض کرده و این که شیخ صدوق احدثیت را از مرجحات آورده است و دیگران نیاورده‌اند، در حالی که آن چه را شیخ صدوق اشاره می‌کند نمی‌تواند مورد مخالفت کسی باشد! چه به آن تصریح شود و چه نشود؛ چنان که آن چه را دیگران نگفته‌اند، همان است که محقق بحرانی اشاره کرده و دیگران حق داشته‌اند که به عنوان مرجح ذکر نکنند، چنان که جناب صدوق هم قاعدتا مرجح نمی‌داند. پس در واقع نزاعی در مسأله بین شیخ صدوق و دیگران در این مسأله نیست؛ ای کاش جناب محقق بحرانی به مسائل اصول فقه بیشتر توجه کرده بود!

1. مصباح الاصول، ج3، ص415 و 416.

2. کتاب من لا يحضره الفقيه، ج4، ص151.

3. الحدائق الناضرة، ج1، ص105.

4. همان، ص106.

5. همان، ج11، ص451.

### مشروح درس:

بسم الله الرحمن الرحيم

دیروز کار به این جا رسید که این پنج روایت هیچ کدام به کار ما نمی‌آید. این خیلی ثمره دارد چون ما در عصر غیبت خیلی از اوقات متعارضینمان از دو امام است، اگر احدث بودن معیار باشد خیلی راحت می‌شود بلکه اگر از یک امام باشد کار سخت می‌شود اما نکته این بود که این روایات مربوط به جایی بود که می‌خواستیم جمع عرفی کنیم یا می‌دانستیم که هر دو صادر شده است منتهی یکی تقیه و دیگری لا تقیه ولی محل بحث ما این ها نیست. بعد اضافه کردم که برخی خواسته‌اند یک جهت ثانوی به عنوان اشکال به این روایت بگیرند و گفته‌اند اگر این سنجه ملاک و معیار شد چون با بقیه ی سنجه‌ها نمی‌سازد بر

بقیه مقدم است و سنجه های حاکم است، پس این همه روایات علاجیه که داریم (حدود بیست روایت) را باید کنار بگذاریم. عبارات مصباح در این جا خیلی تلگرافی است. اگر کسی بگوید اخبار متعارض همه اش تاریخ هایش مشخص نیست و خیلی از روایات متعارض از یک امام است، متعارض هایی که تاریخش مشخص نیست را به اخبار علاجیه می دهیم و در مورد متعارض هایی که تاریخش معلوم است به سراغ احداث بودن می رویم.

پاسخ: این حرف درست نیست چون واقعا اگر احداث بودن معیار باشد و باید مقدم بشود؛ در مجهول التاريخ ها هم در واقع یکی احداث است و دیگری غیر احداث و در واقع یکی حجت است و یکی غیر حجت است پس دوران امر می شود بین حجت و لا حجت و ما بین حجت و لا حجت تعارضی وجود ندارد. مثلا اگر دو روایت داریم که یکی معتبر و دیگری غیر معتبر و نمی دانیم که کدام معتبر است و کدام غیر معتبر گویا هر دو غیر معتبر هستند. لذا این حرف تمام نیست و تقسیم بندی صحیح نیست. عبارت آقای خویی: لو كان المراد في هذه الرواية (روایت ابوعمر و کنانی) و چهار روایت دیگری که ما اضافه کردیم، این باشد که صرف تأخر (احداث بودن) مرجح احد المتعارضین باشد بقیه ی روایات بی مورد می گردند لكانت منافية لجميع اخبار الترجيح نه فقط منافات با اخبار ترجیح بلکه با همه ی اخبار علاجیه (اخبار تخییر، اخبار توقف) منافات پیدا می کند. ضرورتاً تأخر صدور احد المتعارضین عن الآخر فلا بد من طرح هذه الرواية (ابو عمرو کنانی) از لو عمل بها موردی نمی ماند برای اخبار ترجیح. نعم مجهولا التاريخ خارجان از مفاد این روایت لکن لا يعمل بسائر الترجيحات فیهما ما نمی توانیم تقسیم بندی کنیم که در مجهول التاريخ ها سایر مرجحات را می آوریم و در معلوم التاريخ ها احداثیت را می آوریم لأننا نعلم بتأخر احدهما عن الآخر ثبوتا منتهی اشتبه علينا المتأخر فيكون من باب اشتباه حجت بغير حجت فلا يمكن الاخذ بواحد منهما. اللهم الا ان يقال: یک کسی می گوید جناب آقای خویی ما اگر در تعامل با یک روایت یا چند روایت به یک نتیجه ای رسیدیم که مثلا نتیجه اش این باشد که سایر روایات را باید کنار بگذاریم باید تجدید نظر کنیم در تعاملمان با آن یک روایت یا چند روایت. مثلا اگر ما گفتیم روایاتی که دلالت می کند بر مرجحیت احداث اگر بخواهیم این ها را بگیریم باعث می شود که بقیه ی روایات علاجیه باید کنار بروند چون در معلوم التاريخ ها که باید احداثیت را بگیریم و در مجهول التاريخ ها هم که از تعارض خارج می شوند، در این جا کسی ممکن است بگوید خود این نشان از این است که مراد امام از احداث بودن یعنی احداث بودن در اثبات یعنی جایی که ثابت بشود فلان روایت احداث است و فلان روایت سابق است قهرا اگر یک جایی شک داریم دیگر روایات احداث بودن را نمی آوریم؛ یعنی خود این مشکل قرینه بشود که ما متوجه بشویم که مراد امام را این طور توجیح کنیم با این که در روایت احداث ندارد که تو بدانی که احداث است ولی با توجه به این مشکل در روایات احداث تصرف می کنیم و می گوئیم مراد این است مانند دلالت اقتضا که در اصول خواندید که می گفتیم اگر بخواهیم ظاهر روایت را بگیریم مستلزم یک دروغ، مفسده، یک اشتباه است از باب این که این مفسده پیش نیاید حمل می کردیم بر غیر ظاهر. در این جا هم در روایات احداث بودن اگر حملش نکنیم بر معلوما التاريخ مشکل پیش می آید و در مجهولا التاريخ می رویم به سراغ بقیه ی به مرجحات.

ایشان دیگر پاسخی به این اللهم نمی دهد و کسی که سکوت کند به معنای پذیرفتن است اگر چه معمولا کسی که از عبارت اللهم الا ... استفاده می کند خیلی خیالش از این حرف راحت نبوده است.

من در این جا چیزی نگفتم ولی حرف ما این است که این پنج روایت هیچ کدام به درد ما نمی خورد چون فرض این روایات با فرض محل بحث ما متفاوت است.

منتهی راجع به این اللهم الا ان يقال ایشان باید بگوئیم احداث بودن یک سنجه ی تعبدی نیست که بگوئیم اگر حملش کنیم بر کل مشکل پیش می آید پس حملش کن بر معلوما التاريخ تا مشکلی پیش نیاید؛ ولی احداث بودن یک سنجه ی عقلایی و عقلی است یعنی در یک نظامی که مطالب را کم کم بیان می کنند اگر تعارض پیش آمد آنی که احداث است را می گیرند و اگر جهل به تاریخ بود هر دو ساقط می شود نه این که اگر جهل به تاریخ بود برویم سراغ بقیه ی مرجحات پس بهتر است بگوئیم احداث بودن اصلا مربوط به بحث ما نیست و لذا وقتی اسناد تعارض می کنند (فرض هم این است که هر دو معتبر است) این وصیت ها ساقط می شود نهایتا می گویند باید مصالحه کنند یا قاعده ی عدل و انصاف می آید و جالب این است که در آن جا هم نمی گویند نگاه کن ببین راوی چه کسی است چون فرض این است که هر دو سند قطعی است هم این برگه ی وصیت صادر شده و هم آن برگه ی وصیت و هر دو هم معتبر هست ولو این که یکی سه تا امضا داشته باشد و دیگری شش تا لذا اگر مورد احداثیت باشد هیچ

چیزی با آن مقابله نمی کند و معنا ندارد که بگوییم احديث برای معلوما التاريخ است چون این سنجه یک سنجه ی تعبدی نیست بلکه عقلی است لذا این اللهم الا ان يقال ساقط است.

### تحقیق در مسأله و نقد برخی نسبت ها در برخی از کلمات

ما اگر در متعارضین دقت کنیم که محل بحث کجاست، در متعارضینی که محل بحث ما هست ما نمی توانیم احدث بودن را معیار قرار دهیم چون احدث بودن از این باب مقدم است که احدث یا ناسخ است نسبت به قبلی و ناسخ باید مقدم شود یعنی احدث نه صرف احدث بودنش اگر امام می فرمایند سراغ احدث بروید نه امام بلکه همه ی عقلا می گویند چون احدث یا ناسخ است پس باید احدث مقدم شود یا چون احدث وظیفه ی فعلی ما است (این در دین هست) مخصوصا در نظامی که تقیه هم وجود دارد. علی بن یقطین وقتی موظف می شود که مانند اهل تسنن وضو بگیرد وظیفه ی فعلی اش این است یا چون احدث مثلا مفسر قبلی است مثل خاصی که بعد از عام می آید (این خیلی مورد دارد) در این جا هم احدث مقدم است از باب این که خاص است و مقید آن است. پس احدث یا چون ناسخ است یا چون مبین وظیفه ی فعلیه است یا چون مبین و مفسر و خاص است مقدم است در حالی که محل بحث ما در متعارضین هیچ کدام از این موارد نیست بلکه محل بحث دو روایتی است که تعارض کرده اند (فرض کنید احديثش هم مشخص است مثلا یکی از امام کاظم ع است و دیگری از امام رضا ع) نه ناسخ است نه اختلاف وظیفه است نه عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین و ظاهر و نص اگر این طور شد به چه ملاکی احدث مقدم باشد؟ جالب این که گاهی اوقات اسبق مقدم است. اگر خاص مقدم بر عام باشد مثلا یک خاصی در کلام پیامبر باشد و عامش در کلام امام صادق در این جا کسی نمی گوید احدث مقدم است بلکه در این جا سابق یعنی خاص مقدم بر احدث یعنی عام است. پس معلوم می شود که صرف احدث بودن مقدم نیست بلکه بما هو ناسخ، بما هو مبین وظیفه ی فعلیه، بما هو مفسر مقدم است. یا اگر فرض کنیم یک روایت داریم از امام صادق که می دانیم مبین وظیفه ی واقعی است و یک روایت دیگر داریم خطاب به یکی از اصحاب که آثار تقیه در آن وجود دارد با این که این از امام رضا ع است من هم الآن در حال تقیه نیستم چون عصر غیبت است در این جا هم آن روایتی که از امام صادق است مقدم است چون آن مبین وظیفه ی واقعی است. پس احدث بودن در جایی است که جمع عرفی ممکن است و محل بحث ما جایی است که جمع عرفی ممکن نیست. البته برخی می گویند اگر عام مؤخر بود و خاص مقدم بود این عام می شود ناسخ و مخصص نمی شود. این مطلب را انشاءالله می رسیم.